

## فصلنامه‌ی مطالعات تاریخ ایران اسلامی

سال اول - شماره چهارم - زمستان ۱۳۹۱، ص ۳۶ - ۱۹

سیاست‌های استعماری روسیه تزاری در فرارود\*

عباس برومند اعلم<sup>۱</sup>

### چکیده

ماوراءالنهر اگرچه در قرون نخستین و میانه هجری منشأ جوشش علوم و فرهنگ اسلامی و شکل‌گیری حکومت‌های بزرگ بود، اما در قرون اخیر به حاشیه رانده شد و پس از شکل‌گیری حکومت‌های محلی در فرارود، روابط این منطقه با مناطق مرکزی دنیای اسلام تقریباً قطع شد. در پیامد آن انزوا، فرایند اضمحلال درونی فرهنگی، علمی، اجتماعی و سیاسی تکمیل شد و به محض ظهور نخستین قدرت استعماری که تمایل‌های توسعه‌طلبانه داشت، این سرزمین طعمه‌ای راحت‌الحلقوم تلقی شد. امپراتوری تزاری همچون همه رقبای اروپایی خود به توسعه‌طلبی و کشورگشایی و ایجاد مستعمرات برای خود تمایل داشت. از اوایل قرن نوزدهم فرایند اشغالگری از استپ قزاق آغاز شد و با یک برنامه‌ریزی حدوداً سی‌ساله کل منطقه مسخر گردید. در پی اشغال نظامی و تحت‌الحمایگی قدرت‌های محلی، روش‌های گسترده و متفاوت فرهنگی، علمی، آموزشی، اداری و اقتصادی استعماری به کار گرفته شد تا این سرزمین کاملاً در روسیه مستحیل شود. نقطه ثقل این سیاست‌ها، روش‌های فرهنگی و اجتماعی در جهت هویت‌زدایی و عقب‌نگه‌داشتن بود. ممانعت از ایجاد نظام آموزشی مدرن در کنار مصادره اوقاف، اسکان اتباع مسیحی در فرارود و ترویج مظاهر فرهنگ روسی؛ بسط زبان روسی و در هم ریختن ساختارهای سنتی نظام اجتماعی، دامن زدن به اختلافات مذهبی و حمایت از عالمان مرتجع در برابر جریان‌های اصلاح‌طلب و نوگرا، از مهم‌ترین این روش‌های استعماری بود.

### واژگان کلیدی:

فرارود، روسیه، استعمار، سیاست‌های فرهنگی.

<sup>۱</sup> - استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره): aboroomanda@yahoo.com

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۱۰/۱۵

\*- تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۹/۰۹

## مقدمه

پس از تثبیت حکومت صفوی در ایران و شکل‌گیری حکومت‌های محلی در فرارود به دلیل اختلاف شدید مذهبی حاکم بین دو منطقه، مراودات این سرزمین با تنها راه ارتباطی با مناطق مرکزی دنیای اسلام قطع شد، زیرا مناطق مرزی که در امتداد جیحون و جنوب آن میان ایران و فرارود پدید آمد، به همان اندازه که مرز سیاسی بود، مرز مذهبی هم محسوب می‌شد. اگرچه در طول قرون بعدی سدی نفوذناپذیر در برابر تعاملات فرهنگی در منطقه وجود نداشت، ولی اختلاف مزبور مانع جدی تلقی می‌شد. این مسأله در کنار تحولات پیش‌آمده در حوزه مسیرهای تجاری سبب شد تا از اوایل قرن شانزدهم میلادی فرارود در انزوا قرار گیرد و دولت‌هایی که در این سامان پا گرفتند، اهمیت برون‌منطقه‌ای نیابند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۳).

در تمام سده‌های مزبور، جنگ و نزاع داخلی توأم با فساد سیاسی، قشری‌گری مذهبی و تهی‌شدن منابع علم و فرهنگ و دور ماندن از همه تحولات جهان جدید، اصلی‌ترین ممیزات خانات فرارود بود. در قرن نوزدهم که این فرآیند اضمحلال به نقطه اوج خود رسیده بود، سه خان‌نشین اصلی، این منطقه را در میان خود تقسیم کرده بودند و همواره در خطوط مرزی درگیر جنگ و نزاع و تخاصم بودند (Хотамов, 2000: 8). درست در همین زمان در سرزمین‌های شمالی، امپراتوری جدیدی سر برآورد که مراحل رشد و توسعه را همگام با اروپای پس از قرون وسطی طی می‌کرد و به تدریج به یک قدرت استعماری تبدیل می‌شد. این قدرت جدید همچون رقبای اروپایی، برای رفع نیازهای استعماری خود به توسعه‌طلبی و کشورگشایی و ایجاد مستعمرات تمایل داشت. یکی از مهم‌ترین سرزمین‌هایی که به لحاظ استعدادهای سرزمینی برای یک قدرت استعماری کاملاً هوس‌برانگیز می‌نمود، فرارود و دره‌ها و استپ‌های حاصل‌خیز ماوراءالنهر بود. به لحاظ ساختار سیاسی نیز حکومت‌های این سرزمین خانات ضعیفی بودند که تسلط بر آنها هیچ هزینه و دشواری برای سن‌پترزبورگ نداشت. آنچه در پی می‌آید، مروری است بر فرآیند اشغالگری و سیاست‌های استعماری پس از سلطه که بیش از نیم‌قرن، یعنی تا حدود انقلاب بلشویکی، ادامه یافت و تاریخ این سرزمین را به مجرای دیگری کشاند.

## اوضاع فرارود در آستانه لشکرکشی روسیه تزاری

در میان سه خان‌نشین فرارود که از اواسط قرن هفدهم از هم جدا شده بودند، مرزهای کاملاً مشخصی وجود نداشت. امیر بخارا بر قلمرو وسیعی میان رودهای سیردریا و آمودریا و استپ‌های نواحی کویری در جنوب دریاچه آرال حکومت می‌کرد. امارت خیوه در جنوب دریاچه آرال قرار داشت، رودخانه آمودریا از میان آن عبور می‌کرد و واحه خیوه در مرکز آن واقع بود. خوقند نیز سرزمین وسیعی میان سیردریا و استان سین‌کیانگ چین بود که مرکز آن، دره فرغانه، در واحه تاشکند قرار داشت. تاشکند بزرگ‌ترین شهر فرارود و دارای صد هزار نفر جمعیت بود (ریوکین، ۱۳۶۶: ۲۰-۲۱).

تقریباً در سراسر نیمه اول قرن نوزدهم تا اشغال کامل خان‌نشین خوقند و بخش‌هایی از امارت بخارا توسط روسیه، این سه خان‌نشین، به‌ویژه بخارا و خوقند، بر سر منافع و قلمرو، در حال جنگ و درگیری شدید بودند. این درگیری‌های متناوب معمولاً با کشتار و غارت و آشوب و

هرج و مرج همراه بود (وامبری، ۱۳۷۳: ۴۸۷). در کنار این وضعیت، اوضاع داخلی خانان هم تفاوت چندانی با روابط خارجی‌شان نداشت. تقریباً در دوران اکثر امرای آخر آل منغیت که در بخارا حکمرانی می‌کردند، اوضاع بلاد آشفته و درگیری بین جناح‌های قدرت جاری بود (امیر سید عالم‌خان، ۱۳۷۰: ۱۲-۱۵ مقدمه). در خیهو نیز جنگ قدرت بسیار گسترده بود، به طوری که در اواسط این قرن یعنی در فاصله سال‌های ۱۸۵۵ تا ۱۸۶۵ سه نفر بر تخت سلطنت خیهو نشستند که دوران آنها به درگیری‌های شدید با ترکمن‌ها و ویرانی سرزمین‌های امارت خیهو و بروز مشکلات عدیده برای مردم سپری شد (وامبری، ۱۳۷۴: ۴۵۴-۴۵۲).

ساخت اجتماعی و اقتصادی این سرزمین‌ها نیز شرایطی نابسامان داشت. زمین با سه نوع مالکیت دولتی، خصوصی و روحانی (وقف)، غالباً توسط اجاره‌کاران تهیدستی کشت می‌شد که تنها مجاز بودند از نیم تا یک پنجم محصول را برای خود بردارند. آبیاری زمین‌ها نیز که از مسائل اساسی این مناطق بود، زیر نظر عمال دولت صورت می‌گرفت. اکثر روستاییان فاقد زمین بودند و فعالیت اقتصادی کاملاً محلی بود، برده‌داری در سراسر این سرزمین‌ها رایج بود و سازمان خان‌نشینی اداره امور را بر عهده داشت (ریوکی، ۱۳۶۶: ۲۱).

صدرالدین عینی در یادداشت‌های خود این اتفاق‌ها را چنین تصویر کرده است: تا سال‌های ۱۸۶۸ یعنی جنگ بین امیر بخارا و روسیه و صلح بین این دو مملکت، املاک‌کاران ولایت بخارا از حاصل کشت ۴۰ درصد می‌دادند. بعد از صلح، امیر مظفر به طرز غیررسمی این مقدار را افزایش داد، مأموران نیز پوست دهقانان را کردند (عینی، ۱۳۶۲: ۱۴۹).

صدر ضیاء از ادیبان و اندیشمندان برجسته قرن نوزدهم بخارا نیز تصویر مناسبی را از آنچه مد نظر است، بیان می‌دارد. وی در وصف شرایط سیاسی زمان حکومت یکی از امرای آل منغیت، آخرین خاندان حکومتگر بخارا قبل از اشغال تزاری، می‌نویسد: امیر مظفرخان به فکرهای فاسد و اندیشه‌های باطل به غرض دنیوی از مؤاخذات اخروی چشم پوشیده، امر قضا را بر خلاف اهلیش سپرد. او وزارت را به یک غلام گمنام نادان سپرد، سر عسکری را نیز همین‌طور، اینها فقط درصدد این بودند که اموالشان از دستشان نرود. جناب اعلاحضرت از طرف دیگر فارغ‌بال، به گردآوری اسباب مناهی و ملامی اشتغال نمودند. جناب لشکرباشی، سرگرم عسکرفروشی و ماهانه‌دزدی، یوزباشی و ده‌باشی هم همین‌طور (صدر ضیاء، ۱۳۷۷: ۱۶۵-۱۶۳).

در کنار این آشفتگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، وضعیت فرهنگی و مذهبی این بلاد نیز سیر قهقراپی طی می‌کرد. شهرهایی که روزگاری مرکز نشر معارف اسلامی و فرهنگ‌پروری در سراسر جهان اسلام به شمار می‌آمدند، اکنون در سطحی‌نگری و بی‌محتوایی مذهبی و فرهنگی غرق شده بودند و از روحیه دینی مردم حداکثر سوءاستفاده صورت می‌گرفت. علما در مقام قاضی و دستیاران مقام قضا، متصدیان تشکیلات اداری و امام عشایر کوچرو با اهالی تماس بسیار داشتند. با این حساب روشن بود که هر گونه اقدامی در جهت خلع قدرت یا تحدید نفوذ آنها، حتی زمانی که چنین اقدامی موجه می‌بود، خطرات بسیاری در بر داشت (اشپولر، ۱۳۷۶: ۲۶-۲۷). نمونه‌ای از این وضعیت را در مثال‌های زیر می‌توان جست‌وجو کرد. در موردی که به دنبال پاره‌ای اقدامات، نگرانی از انضمام بخارا به خاک روسیه افزایش یافته بود، یک ملا که آرزوی قاضی شدن داشت، می‌گفت: «دولت روس فرصت می‌داد که من دو سه سال قاضی شده زندگی

آینده‌ام را تأمین می‌کردم، بعد از آن بخارا را به روسیه همراه می‌کردم، میلش بود، اکنون من تا آخر عمر برهنه و گرسنه خواهم ماند. افسوس!» (عینی، ۱۳۶۲: ۵۰۶/۳).

در چنین جامعه‌ای وضعیت امور شرعی مردم نیز به این طریق بود که هر شهری یک نفر رئیس داشت که شلاق چندرشته‌ای در دست می‌گرفت و خیابان‌ها و میدان‌های عمومی را سرکشی می‌نمود و از عابریین راجع به دستورهای اسلامی سؤالات می‌کرد و حتی اگر با پیرمرد ریش‌خاکستری‌ای هم مصادف می‌شد که از قواعد مذهبی اصلاً اطلاعی نداشت، برای مدت هشت تا پانزده روز او را به مدرسه می‌فرستاد. گاهی هم موقع فرارسیدن نماز، مردم را با ضرب شلاق به مساجد می‌فرستاد (وامبری، ۱۳۷۴: ۲۵۰؛ عینی، ۱۳۶۲: ۳۳۴؛ اسکرین، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

با توجه به مجموعه شرایط مذکور، جای شگفتی نخواهد بود اگر بدانیم که نظام آموزشی آن منطقه، تقریباً از قرون وسطی دست‌نخورده باقی مانده بود. در مکتب‌ها کودکان در شش تا پانزده سالگی قرائت آثار دینی فارسی و عربی، به‌ویژه قرآن را فرامی‌گرفتند بی‌آن‌که چندان به درک آن موفق گردند. معمولاً امام مسجد محل وظیفهٔ تعلیم شاگردان را بر عهده می‌گرفت و از والدین کودکان مقرری دریافت می‌داشت. فراتر از مکتب، مدارس بودند که غالباً از محل موقوفات اداره می‌شدند و محلی برای تعلیم دینی در سطوح عالی‌تر به شمار می‌رفتند. طلاب هشت سال را در این مدارس می‌گذرانند و البته کم نبودند کسانی که حتی پانزده تا بیست سال هم در این مدارس اقامت می‌کردند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۲۹).

عینی می‌نویسد: هر فرزند مسلمان که به سن چهارساله و چهارماهگی رسیده باید به مکتب برود. اگر نصیبش باشد پس از ۵ تا ۱۰ سال صاحب خط و سواد می‌شود و گرنه نیت نماز و یک دو سوره از قرآن مجید را از بر می‌کند. بعد از آن به کاری مشغول می‌گردد یا سفیلانه روزگار می‌گذراند (عینی، ۱۳۸۱: ۱۹).

هم او در جای دیگری از وضع آموزشی آن دوره چنین می‌نالد: در حواشی خوانی چنان غلو شد که متون اصلی کاملاً فراموش شد. آخر، تمام خواندن شرح‌های معروف ترک شده، در ظرف ۱۸ یا ۲۰ سال تحصیل، عمر طلبه به خطبه و بحث و حمد کتاب‌های مذکور صرف می‌شد. اکنون کار به جایی رسیده که خود کتاب‌های مذکور هم نابود شده، به نام مجموعه قدری از خطبه و حاشیه‌های شرح‌ها را طبع نموده‌اند، طلبه نیز به خرسندی تمام به همین مجموعه‌ها قناعت کرده در ۱۸ یا ۲۰ سال درس را ختم می‌کنند (همان: ۳۲). شاید در گوشه و کنار طلبه‌ای هم یافت می‌شد که می‌خواست با شعر و تاریخ سر و کار داشته باشد. در آن صورت مجبور بود مخفیانه عمل کند، زیرا هر گونه اشتغال به این گونه موضوع‌های سبک، پستی تلقی می‌شد (وامبری، ۱۳۷۴: ۴۵۷-۴۵۸).

نمونهٔ این سقوط اخلاقی و معنوی را در ماجرای اوقاف بخارا می‌توان مشاهده کرد. در زمان امیر شاهمراد، وی برای تعمیر حجره‌های مدارس وقفی بخارا فرمانی صادر کرد که هر طلبه‌ای که یکی از حجره‌های مدرسه را با خرج خود آباد نماید، آن حجره از آن اوست و هر گاه که بخواهد، می‌تواند با گرفتن مبلغی که برای تعمیر صرف کرده، آن حجره را به طلبهٔ دیگری واگذار نماید. بدین ترتیب چندین سال حجره‌ها از طلبه‌ای به طلبهٔ دیگر دست به دست می‌شد اما پس از مدتی با آباد شدن زمین‌های وقفی، تجارت رواج گرفت و حجره‌های وقفی کالای تجاری شد. به تدریج

برای صاحب حجره شدن، شرایط طلبگی ملغی شد و چه بسا افراد ثروتمندی که چندین حجره را می‌خریدند و به خرید و فروش حجره‌ها می‌پرداختند و درآمد زیادی به دست می‌آوردند (عینی، ۱۳۶۲: ۱۶۲-۱۶۱/۲؛ فطرت، ۱۳۹۰: ۴۲-۴۱).

### روس‌ها در راه خانات فرارود

در این شرایط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اوایل تا اواسط قرن نوزدهم در فرارود، امپراتوری استعماری روسیه در حال تثبیت سلطه خود بر استپ‌های قزاق بود؛ کاری که تا حدود سال‌های ۱۸۴۰ به پایان رسید. اکنون روس‌ها به تلاش‌های خود در برقراری روابط دیپلماتیک و تجاری با دولت‌های خوقند، بخارا و خیوه در جنوب استپ قزاق ادامه می‌دادند. در اواسط قرن نوزدهم این امپراتوری بدون هیچ رقیبی مبسوط‌ترین و مرتب‌ترین روابط را با فرارود داشت. پنج تا شش هزار شتر همه‌ساله برای حمل کالا مورد استفاده قرار می‌گرفتند، به طوری که ارزش واردات از این مناطق بین سه تا چهار میلیون روبل برآورد شد. این رقم نسبت به دو دهه قبل از آن ده‌ها برابر شده بود. در کنار آن، صادرات روسیه به این مناطق نیز بسیار گسترده بود. نگاهی به بازارهای بخارا، خیوه و قرشی در این دوران، اهمیت این شعبه از تجارت روس را نشان می‌دهد. بدون کوچک‌ترین اغراق می‌توان تصدیق کرد که هیچ خانه و حتی هیچ چادری در فرارود یافت نمی‌شد که مقداری اسباب ساخت روسیه در آن وجود نداشته باشد (وامبری، ۱۳۷۴: ۵۲۰-۵۱۸).

این سرمایه‌گذاری و ارتباطات وسیع بی‌شک جز زمینه‌چینی برای تسلط کامل بر این منطقه نبود، وامبری با تیزهوشی این امر را پیش‌بینی کرده و می‌نویسد: «تاشکند که محل عبور کالا بین بخارا و خوقند و تاتارستان چین می‌باشد، یکی از مهمترین شهرهای آسیای میانه به شمار می‌آید. روسیه آن را مورد نظر خود قرار داده با تأنی پیش می‌رود به طوری که دورترین سرحد آن (قاله رحیم) بیش از چند پله با آن فاصله ندارد. همین که این محل را که از نقطه نظر نظامی نیز بسیار مهم تلقی می‌شود به تصرف درآورد دیگر اشغال خانات بخارا و خوقند هم برایش به آسانی میسر خواهد بود» (همان: ۴۷۸-۴۷۷).

روسیه در میانه قرن نوزدهم به این جمع‌بندی رسیده بود که به غیر از اشغال قطعی خاک خانات، راه حل دیگری وجود ندارد. پیشرفت‌های روسیه اگرچه در اثر موانع طبیعی این منطقه با کندی همراه بود، اما بی‌تردید در راستای تشکیل کشور وسیع تاتار بود که تزار ایوان واسیلویچ (۱۸۶۲-۱۸۵۰م) آرزوی آن را در سر داشت و تصمیم گرفته بود به ایالات روسی خود ملحق کند. لذا می‌توان نقشه تصرف بدون سر و صدای آن را از زمان پتر کبیر به بعد در ذهن همه سلاطین روسیه تعقیب کرد (همان: ۵۳۲-۵۳۱).

ساده‌لوحی خواهد بود اگر تصور کنیم که این سیاست‌ها از نظر اهالی این خانات و امرای آن پوشیده بود. شاید آن آشفته‌گی گسترده، مردم مسلمان این منطقه را که مانند سایر نقاط از کفار متغیر بودند به ستوه آورده بود، اما آنان هیچ‌گاه از تمجید روح انضباط و عدالت‌خواهی روسی خودداری نمی‌کردند.

### اشغال نظامی فرارود

فتح واقعی خانات پس از ۱۸۴۷، یعنی پس از سرکوب شورش کنساری، خان قزاقی که در فاصله سال‌های ۱۸۳۷-۱۸۴۷ راه نیروهای روسی را بر سیردریا بسته بود، آغاز شد (اشپولر، ۱۳۷۶: ۹۱-۹۰). در نیمه اول قرن نوزدهم قدرت خان‌های قزاق به وسیله روس‌ها در هم شکست و از بین رفت. قرقیزها هم که هرگز در میان خود خان‌های بزرگ و مقتدر نداشتند، مدتی بعد به اطاعت روس‌ها درآمدند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۷۳).

شکست روسیه در جنگ کریمه در سال ۱۸۵۵ (ماله، ۱۳۱۳: ۷۱۷) روس‌ها را بر آن داشت که برای احیای غرور ملی و نظم و تضمین منافع تجاری خود به خانات حمله کنند. البته روس‌ها ابتدا از درگیری مستقیم با بخارا و خیوه پرهیز می‌کردند و از این رو، به یک رشته عملیات نظامی محدود در مرزهای خانات پرداختند (ریوکین، ۱۳۶۶: ۲۲-۲۱). سه ولایت عمده فرارود به علت تعارضات درونی و شورش ایلات کوچرو تضعیف شده بودند. علاوه بر این، عقب‌ماندگی اقتصادی و فقدان هر گونه قوای نظامی جدید، امکان مقاومت جدی در برابر قدرت سازمان‌یافته روس را منتفی می‌ساخت. روس‌ها پس از اطمینان یافتن از شکست کامل شیخ شامل در داغستان و آرامش نسبی قفقاز، تصرف خانات را در دستور کار خود قرار دادند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۹۱-۹۰).

اگرچه نخستین اقدامات نظامی روسیه برخی قدرت‌های اروپایی، به‌ویژه بریتانیای کبیر را که نگران مستملکات خود در هند بود به اعتراض واداشت، اما وزیر امور خارجه روسیه در نوامبر ۱۸۶۴ با ارسال نامه‌ای مشحون از نکات زیرکانه به تمام قدرت‌های اروپایی، درصدد رفع این نگرانی برآمد و نوشت تنها انگیزه روسیه دستیابی به مرزهای مطمئنی است که در برابر تهاجمات و یورش‌های مرزی قابل دفاع باشد، از این رو امپراتوری روسیه ملزم است تا آنجا که به حدود و ثغور کشورهای بایات برسد، به پیشروی خود ادامه دهد و آن‌گاه از پیشروی بازخواهد ایستاد و برای دفاع از مرزهایش، رشته استحکاماتی ایجاد خواهد کرد و به ایلات و عشایر تاراجگر خواهد آموخت که داد و ستد، از ایلغار (غارت) بهتر است و مواهب «تمدن غرب» را به آنها ارزانی خواهد داشت (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۰۳-۱۰۲).

به نظر می‌رسد واکنش‌های بریتانیا نیز بیشتر دیپلماتیک بود و از آن‌چه روسیه انجام می‌داد، ناراضی نبود. وامبری در سیاحتنامه خود می‌نویسد: «از موقع مراجعتم به انگلیس شنیدم که رقابت بریتانیای کبیر و روسیه را در خصوص آسیای میانه، یک توهم پوچ و باطل تصور می‌کنند و اظهار می‌داشتند: ایلات ترکستان هنوز دارای زندگانی وحشی و اخلاق خشن و غیرمتمدن می‌باشند. بنابراین ما باید ممنون باشیم که روسیه این وظیفه پرخرج و شایان تقدیر یعنی متمدن کردن این مناطق دوردست را به عهده گرفته است و کوچکترین دلیلی وجود ندارد که انگلستان نسبت به چنین سیاست ترقی‌خواهانه‌ای حسد بورزد و یا چشم طمع داشته باشد» (وامبری، ۱۳۷۴: ۵۳۳).

امپراتوری روسیه در سال ۱۸۵۳ جنگ اشغالگرانه خود را علیه خانات با حمله به سرزمین‌های خان‌نشین خوقند آغاز کرد. در همان سال، قلعه مرزی آق‌مسجد را تسخیر کرد (کنساریف، ۱۳۸۰: ۴۸). چرنیایف، فرمانده ارشد نظامی روس در منطقه، در ۱۸۶۵ در اقدامی ظاهراً بدون هماهنگی با سن‌پترزبورگ و کاملاً غافلگیرانه تاشکند و دره فرغانه را بدون جنگ تمام‌عیار اشغال کرد (وفایی و دیگران، ۱۳۸۴: ۵۲). این اقدام ناگهانی، امیر بخارا را به شدت

بیمناک و خشمگین کرد و تصمیم به واکنش در مقابل روسیه گرفت. او از روس‌ها خواست از تاشکند خارج شوند و دستور داد تا هیأت روسی مقیم بخارا را توقیف کنند (Bregel, 2003: 46).

دولت روسیه ابتدا چرنیایف را توییح کرد و او را به جرم این‌که فراتر از اختیارات خود عمل کرده است به سن‌پترزبورگ فراخواند، اما نه‌تنها به وعده تخلیه تاشکند عمل نکرد، بلکه با تأسیس استان تازه ترکستان به مرکزیت تاشکند، بر انضمام این منطقه به روسیه تأکید کرد. بدین ترتیب در ماه می ۱۸۶۶ رابطه بخارا با روسیه قطع شد. به دستور امیر گروه‌های مسلح بخارایی راه‌های ارتباطی روس‌ها را تا تاشکند هدف حملات پی در پی خود قرار دادند (همان). اکنون دیگر جنگ با بخارا اجتناب‌ناپذیر شده بود. در همان سال لشکر روسیه به قلمرو بخارا حمله نمود و شهرهای جیزخ و اوراتپه را اشغال کرد.

در بهار ۱۸۶۸ که ژنرال کاوفمان فرماندهی ارتش روسیه در منطقه را به عهده گرفته بود، در حالی که از تجمع نیروهای بخارا در سمرقند و انگیزه‌های خصمانه آن مطلع شده بود، اوضاع داخلی شهر سمرقند و درگیری مردم با حاکم آن و عدم توجه امیر بخارا به اعتراضات، راه را برای تهاجم به سمرقند هموار کرد. گویا برخی اهالی سمرقند؛ خط و خبر به سر عسکر روس فرستاده و او را به فتح سمرقند و خواهش خود مژده داده بودند (همان: ۱۷ مقدمه).

به هر حال کاوفمان در ماه می مصادف با محرم ۱۲۸۵ هجری سمرقند را تقریباً بدون مواجه شدن با هیچ مقاومتی تصرف کرد و تا کته‌قورغان را اشغال نمود. ارتش امیر بخارا اندکی بعد به سمرقند حمله کرد تا آن را آزاد سازد، اما به دلیل ناآشنایی با تاکتیک‌های جدید نظامی که روسیه بدان مجهز بود، در نبرد «زیره بولاق» به سختی شکست خورد و با برجای گذاشتن تلفات سنگین عقب‌نشینی کرد (همان؛ اسپولر، ۱۳۷۶: ۱۰۶-۱۰۷). در ژوئن ۱۸۶۸ امیر بخارا ناگزیر شد پیمان صلحی را با روسیه امضا کند که دولت بخارا را برای همیشه تحت‌الحمایه روسیه تزاری قرار می‌داد. به موجب مفاد این پیمان‌نامه امارت بخارا، بخش اعظم قلمرو خود در مسیر علیای رود زرافشان را به روسیه واگذار کرد. علاوه بر این، ارتش بخارا محدود، و ارتباط سیاسی بخارا با خارج و سایر دول فقط با اجازه روسیه تزاری میسر شد. همچنین اتباع روسیه از حق تردد آزادانه به بخارا و تجارت در قلمرو آن برخوردار شدند و تنها مالیات ناچیزی بر اجناس روسی وضع گردید (همان). بنابراین استقلال بخارا کاملاً از دست رفت. امیر بخارا اجازه خواست که از کار کناره‌گیری نماید ولی کاوفمان که صلاح می‌دانست فردی بر بخارا حکومت کند که طعم برتری روسیه را چشیده باشد، نه تنها او را در مقام امارت تأیید کرد، بلکه وعده حمایت از وی در برابر شورش‌های مخالفانش را نیز داد (همان؛ سامی، ۱۳۸۸: ۲۲۸).

علی‌رغم وضعیت خطرناکی که پیش آمده بود، دو خان‌نشین دیگر نه‌تنها به فکر دفاع مشترک نبودند بلکه کماکان به جنگ‌های داخلی خود ادامه می‌دادند. جنگ‌های متعدد خپوه با خوقند تا ۱۸۷۳ همچنان ادامه یافت. ضمناً درگیری با ترکمن‌ها نیز در جریان بود. سرانجام پس از یک رشته جنگ، پایتخت خپوه در اوت ۱۸۷۳ سقوط کرد و امیر آن تسلیم کاوفمان شد. کاوفمان باز هم سیاست قبلی خود را تکرار کرد و خاندان حاکم را بر سر کار نگاه داشت اما با امضای معاهده‌ای، به استقلال آن سامان نیز خاتمه داد (Bregel, 2003: 64).

سومین خان‌نشین این منطقه یعنی خوقند اوضاع اندک متفاوتی داشت. این قلمرو در ۱۸۶۶ به منطقه فرغانه محدود شده بود ولی استقلال آن محفوظ ماند (ibid.: 64-5). اما ناراضیتی مردم از خان منفور که اکنون به روسیه نیز وابسته شده بود، شورش سریعی را برپا کرد. شورشیان فرزند وی را به حکومت رساندند و علیه روسیه اعلام جهاد نمودند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۱۰-۱۱۱). روسیه در این زمان با توجیه کمک به متحد خود، خان خوقند، به قلمرو او لشکرکشی نمود و در ۲۹ اوت همان سال پایتخت را متصرف شد. بدین ترتیب امارت خوقند برخلاف دو خان‌نشین دیگر به طور کامل در روسیه ادغام شد و استان فرغانه، ایالت ترکستان روسیه را تشکیل داد (وفایی و دیگران، ۱۳۸۴: ۵۲؛ ریوکین، ۱۳۶۶: ۲۶).

اکنون تا رسیدن به مرزهای پایدار، فقط به انقیاد درآوردن قبایل کوچرو ترکمن باقی مانده بود. ترکمن‌های کوچرو «تکه» که به جنگاوری مشهور بودند، در بخش شرقی این واحه‌ها نتوانستند در درازمدت در برابر حملات روس‌ها که از ۱۸۷۹ آغاز شده بود تاب بیاورند. «گوک تپه»، دژ اصلی آنان، پس از یک مقاومت شگرف چهل‌روزه در ۲۴ فوریه ۱۸۹۵ سقوط کرد (همان).

بدین ترتیب یک حرکت گسترده کامل شد و همه بخش‌های فرارود تحت تابعیت «تزار سفید» قرار گرفت؛ حرکتی که در خلال آن روسیه در مدت زمانی کم‌تر از نیم‌قرن، منطقه‌ای به وسعت اروپای غربی را با کم‌ترین خسارات و تلفات تصرف کرد. دستاورد این حرکت، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر استراتژیک، بی‌کران بود (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۱۴).

### فرمانداری کل ترکستان

در این زمان تمام سرزمین‌های فرارود به جز دو خان‌نشین که آنها نیز تحت‌الحمایه محسوب می‌شدند، جزو قلمرو روسیه تزاری قرار داشت و طبعاً نیازمند یک سازماندهی منظم اداری برای اداره متمرکز خود بود. روس‌ها سرزمین‌هایی را که قرن‌ها بود تجربه یک حکومت متمرکز نداشتند، متحد کردند و آن را «ایالت ترکستان» نامیدند. ایالت ترکستان که در اوایل ۱۸۶۵ تأسیس شد، یک فرماندار نظامی داشت که تابع فرمانداری کل اورنبورگ بود. اندکی بعد امپراتوری به این جمع‌بندی رسید که اداره این منطقه از آن‌چه تصور می‌کرد، دشوارتر است، بنابراین لازم بود این منطقه با استقلال درونی ساماندهی شود، لذا در ۱۱ ژوئیه ۱۸۶۷ فرمان تزاری صادر شد که به موجب آن ایالت ترکستان به «فرمانداری کل ترکستان» تغییر کرد و مرکز آن شهر تاشکند تعیین شد. این فرمانداری شامل کل مناطقی می‌شد که از ۱۸۴۷ به تصرف نیروهای روسیه درآمده بود (همان: ۱۰۴-۱۰۳) و تنها در برابر وزارت جنگ روسیه مسئول بود (Mackenzie, 1967: 267). ایالت‌های فرمانداری کل عبارت بودند از: فرغانه، سیردریا، زرافشان، ساحل خزر، هفت‌رود و... (وفایی و دیگران، ۱۳۸۴: ۵۳-۵۲). ضمناً تنظیم روابط با دو امیرنشین تحت‌الحمایه نیز به عهده این فرمانداری کل قرار داشت. ژنرال کاوفمان که پیش از این فرماندار کل منطقه شمال غرب روسیه و قسمت‌هایی از لهستان اشغال شده، بود، با اختیارات وسیع سیاسی و نظامی به عنوان نخستین فرماندار کل ترکستان منصوب شد (ibid.).



کاو فرمان پس از آن‌که در اوایل نوامبر ۱۸۶۷ به تاشکند رسید، وظایف سنگین خود را عهده‌دار شد. او ترکستان را به شیوه‌ای سازمان داد که بیش از نیم‌قرن دوام آورد. او امپراتوری تزاری را در این منطقه تثبیت کرد و مجری شایسته‌ای برای سیاست‌های توسعه‌طلبانه و استعماری روسیه بود. سال‌ها بعد ترکستانی‌های قدیمی از دوران سیزده‌ساله فرمانداری او همچون عصری طلایی یاد می‌کردند. حتی لرد کرزن، وزیر خارجه بریتانیا، با اکراه از عظمت بی‌چون و چرا و هر چند محدود وی سخن گفت (همان: ۱۰۵). از این زمان تا زمان وقوع انقلاب بلشویکی، تاریخ فرارود را باید در ذیل تاریخ فرمانداری کل ترکستان مطالعه کرد.

### روش‌های استعماری روسیه تزاری در مناطق اشغالی

روسیه نیز همانند همه قدرت‌های استعماری، در فرارود به اجرای سیاست‌های جامع خود پرداخت تا ضمن تثبیت آرام و بی‌دغدغه متصرفات خود، فرایند استحاله و تبدیل این منطقه به منطقه‌ای با قابلیت استثمار را فراهم سازد. روسیه سیاست‌های خود را در همه زمینه‌های سیاسی، اداری، فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی به اجرا گذارد. آن‌چه در پی می‌آید، گزارش اجمالی از این روش‌های استعماری است.

### الف) روش‌های سیاسی و اداری

دولت بخارا پس از تسلط روسیه اگرچه در مقام خود باقی ماند اما از لحاظ سیاسی حکومتی وابسته بود. بعد از وفات امیر مظفرالدین پسرش، سید عبدالاحد، که از طرف الکساندر نیکلایویچ نیز به عنوان ولی‌عهد بخارا شناخته شده بود، در ۱۸۸۶ از طرف خوانین و بزرگان قوم به امارت بخارا تعیین شد. در زمان این امیر، روسیه نمایندگی سیاسی در بخارا تأسیس کرد و به این ترتیب، وابستگی او به روسیه تشدید شد (امیر سید عالم‌خان، ۱۳۷۰: ۱۸-۱۷ مقدمه). دولت روسیه، پرنس ویت جن استاین را به عنوان سفیر مخصوص، مأمور تنظیم روابط سن‌پترزبورگ با بخارا نمود (سارلی، ۱۳۶۴: ۲۵). حکومت تزاری اگرچه چنان‌که خواهیم دید، در امور فرهنگی و مذهبی سیاست محتاطانه‌ای را در پیش گرفت، اما در امور سیاسی انعطافی از خود نشان نمی‌داد، به گونه‌ای که در اندک‌مدت ایلچی‌خانه روس، مرکز تعیین مقدرات جامعه بخارا و فرمانروای دربار آن شد. عینی در بیان فعالیت‌های نمایندگی مزبور می‌نویسد: «غایت حرکات مأموران ایلچی‌خانه روس در بخارا در عهد حکومت مستبد روس را به دو نقطه خلاصه می‌توان کرد: اول جلب منافع شخصی خودشان به هر طریق که ممکن باشد، دوم خواه حق خواه ناحق قوت و نفوذ حکومت روس را نشان دادن. این دو مدعا را به طریقی اجرا می‌کردند که به جایی که مثال مجسم حشمت دولت روس شوند، سبب کسر آبرو و ناموس دولت روسیه می‌گردیدند» (عینی، ۱۳۸۱: ۸۶-۸۷).

در بخارا بر اساس سازشی که در بین حکومت روسیه و امیر بخارا توافق شده بود، حکومت بخارا حق نداشت رعیت روسیه را به گناه و جرمی دستگیر کند. اگر حکومت بخارا رعیت دولت روسیه را در حال ارتکاب جنایتی می‌دید، نمی‌توانست در همان‌وقت به او چیزی بگوید، بلکه تنها باید این حال را به قوشبیگی خبر می‌دادند و او به گماشته سیاسی دولت روسیه اطلاع می‌داد. گماشته سیاسی اگر آن رعیت جنایتکار خود را از نقطه نظر خود سزاوار جزا می‌دید، به او جزا

می‌داد، در غیر این صورت در پاسخ جواب کوتاهی می‌فرستاد و مسأله تمام می‌شد (عینی، ۱۳۶۲: ۵۸۰-۵۷۹/۴).

البته روس‌ها در حالی که همه سطوح بالای حکومت در این سرزمین را در دست داشتند، تا حدودی امکان خودگردانی در سطوح محلی را فراهم ساختند. آنها دوران سه‌ساله‌ای را برای بزرگان روستاها تعیین کردند و مقرر داشتند که سران ناحیه از طرف اهالی انتخاب شوند، هر چند امکان برکنار شدن آنان از طرف مقامات روس وجود داشت. محاکم قضایی سنتی کماکان به کار خود ادامه داد، اما تشکیلات اداری روس‌ها، رؤسای مذهبی و ریش‌سفیدان روستاها را تحت نظارت مرکز درآورده بود (مدیر شانه‌چی، ۱۳۷۸: ۱۰). سایر مناطق که مستقیماً تحت سلطه روسیه بود، با تقسیمات کاملاً جدید کشوری روبه‌رو شد و به جز مناصب عالی حکومتی، دیگر امور اداری آن سرزمین‌ها به دیوان‌سالاران غیرنظامی سپرده شد. پس از سرشماری، هر یک از روستاها را یک ریش‌سفید اداره می‌کرد و گروهی از آنها سرپرست هر ناحیه را انتخاب می‌کردند. سرپرست مزبور در مقابل فرماندار روسی شهرستان مسئول بود (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۰۵).

روس‌ها همچنین برای پیش‌گیری از وقوع هر گونه شورش سازماندهی شده مردمی، از همان ابتدا عناصر بومی را از خدمت نظام معاف داشتند، زیرا ممکن بود باعث ترغیب احساسات جنگاوری و آموزش سازمان نظامی اروپایی و شیوه کاربرد تسلیحات مدرن برای آنها شود و این کار، کاملاً دور از احتیاط بود (همان: ۱۲۲). این سیاست تا زمان جنگ جهانی اول که وخامت اوضاع روسیه موجب کمبود نیروی نظامی شد و فرمان جدیدی از ناحیه تزار مبنی بر خدمت مردان فرارود و قفقاز صادر شد، ادامه داشت (همان: ۱۲۵-۱۲۴). در عرصه سران آینده دربارهای حکومت‌های خودمختار این منطقه نیز آموزش آنها در سن پترزبورگ ضروری بود. امیر سید عالم‌خان بعد از تحصیل علوم دینی در بخارا، به گفته خودش، برای حصول تعلیم و قانون سلطنت‌داری در سیزده‌سالگی در ۱۸۹۳ عازم سن پترزبورگ شد و در آنجا سه سال آموزش دید و از طرف دولت روس به ولی‌عهدی دولت بخارا منصوب شد (وفایی و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۸-۲۷ مقدمه). همین آموزش‌ها سبب شد که او نیز وقتی در ۱۹۱۱ به جای پدرش به تخت سلطنت بخارا نشست، استقرار دولت روس تزاری را در بخارا «دوستی دولتین» بداند و آن را «برقرار و بردوام» بخواد (همان).

### ب) روش‌های فرهنگی و مذهبی

سیاست فرهنگی تزارها در فرارود چنان طرح شده بود که با حفظ صلح و نظم و مداخله هر چه کم‌تر در آداب و رسوم مردم بومی و شیوه زندگی آنان، تداوم سلطه روس‌ها را بر این مناطق تأمین نماید. آنان مانند دیگر قدرت‌های استعماری آن دوران، حضور خود را در فرارود تحت عناوین بشردوستانه توجیه می‌کردند، اما در پشت این ظاهر آراسته، ملاحظات اقتصادی و استراتژیک نهفته بود که به ندرت اذعان می‌شد. آنان سعی می‌کردند به نوعی اهالی بومی را به سلطه بیگانه عادت دهند. از اواسط قرن ۱۹ روس‌ها سعی بسیار مبذول داشتند که اتباعشان را به خود نزدیک‌تر کنند، زبان و فرهنگ روسی را به ایشان بیاموزند و در صورت امکان آنها را به کیش ارتدوکس درآورند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۲۰-۱۱۹). از این رو، ژنرال کوفمان به عمد در آغاز در

عرف و عادت محل تغییری نداد. وی هر چند از برخی وجوه شیوه زندگی مسلمانان رضایت نداشت، اما مصلحت می‌دید به جای آن که با حمله مستقیم به این گونه امور باعث بروز خشم و کینه اهالی بومی شود، خط مشی خود را بر نوعی تسامح حساب شده استوار نماید. مبنای این تسامح مصلحت‌اندیشانه، ایجاد دگرگونی تدریجی حاصل از مطرح ساختن یک «نمونه مناسب» بود (همان: ۱۰۶). دلیل اتخاذ چنین رویه‌ای از سوی دولت روس این بود که زمینه پذیرش نیروهای بیگانه در مناطق اشغالی وجود نداشت و هرگونه سخت‌گیری و دخالت مستقیم در امور دینی بر نفرت مردم می‌افزود و سبب برخوردهای شدید می‌شد. در حقیقت، نیروهای اشغالگر روس با مردمی روبه‌رو بودند که سابقه دوازده قرن حیات مذهبی داشتند. در طی این قرون، نسل‌هایی که بر پهنه حیات ظاهر شدند، ملهم از فرهنگ اسلامی بودند و محور فرهنگی که با خون مردم عجین گشته بود، عملی دشوار بود و به زمان کافی نیاز داشت (سارلی، ۱۳۶۴: ۱۷۴).

بنابراین روس‌ها اگرچه از گسترش دامنه نظارت علما بر نهادهای اسلامی مناطق اشغالی جلوگیری کردند، اما تشکیلات مذهبی موجود را به‌طور کامل تحت حمایت دولت دست‌نشانده خود قرار دادند. نظام آموزشی همچنان به صورت مکتب و مدرسه باقی ماند و ناظران و معلمان را حکام محلی برمی‌گزیدند. شیخ‌الاسلام و قضات مسئول نظارت بر مدارس بودند. نقش روحانیون مسلمان در میان قبایل همچنان ادامه داشت. زیارت و احترام زیارتگاه‌ها جنبه محوری خود را حفظ کرد (مدیرشانچی، ۱۳۷۸: ۵-۴). کاوفمان حتی برای جلوگیری از هر نوع حساسیت اجازه نداد که کلیسای ارتدوکس روسیه هیأت‌های تبلیغاتی به منطقه اعزام دارد یا شعبه اسقفی کلیسای خود را در تاشکند تأسیس کند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۰۶).

روس‌ها در کنار حفظ ظاهر به‌طور جدی اقداماتی را به آرامی در دستور کار قرار دادند. آنها جلو هر نوع ارتباط اقوام مختلف فرارود و تعلیم مبانی جدید به نسل نواخته را می‌گرفتند. صدرالدین عینی می‌نویسد: «وکلاهی روس در آن عهد طرفه سیاستی داشتند، هر وقت دعوی مدنیت و انسانیت می‌کردند واقعاً نسبت به حکومت بخارا خیلی مدنی بودند. در امور مادی در صورتی که به منفعت خودشان بر نخورد، از مظلومان بخارایی حمایت می‌کردند. مقصدشان از این کار، جلب قلوب به سیاست روس بود، نه انسانیت خالص. البته در امور معنوی و خواندن که اساس مدنیت و انسانیت است، بازی‌های سیاسی برآورده و مانع می‌شدند (عینی، ۱۳۸۱: ۴۳).

از دیگر سو در ۱۸۸۶ در اقدامی برای قطع منبع تغذیه مالی دستگاه روحانیت دینی و وابستگی هر چه بیشتر آن، زمین‌های وقف را در زمره اموال اجاره‌کنندگان آن قرار دادند و موارد وقف جدید را موقوف به تصویب دولت کردند و چند سال بعد نیز همه اراضی متصرف را ملک مستأجران، و تمام چراگاه‌ها و زمین‌های بلااستفاده را اموال دولتی اعلام نمودند (مدیرشانچی، ۱۳۷۸: ۱۲). علاوه بر این، نظام مالیات نیز طبق روال روس‌ها اصلاح شد و اصلاحات ارضی هرچند محدودی اتفاق افتاد. در حوزه مسائل قضایی آن‌چنان‌که اشاره شد اگرچه قوانین عرف و شریعت کماکان اجرا می‌شد اما دو بدعت بزرگ در جهت انحراف آن ایجاد شد: اولاً الغای حدود و تعزیرات شرعی محاکم مزبور نسبت به اتباع روسی و ضرورت ارجاع پرونده‌های اتباع روس به محاکم روسی و دیگر این‌که قضاتی که تا پیش از این توسط حاکم منطقه انتخاب می‌شدند،

اینکه به حکم روس‌ها منصوب می‌گردیدند. این آشکارا به چالش کشیدن مشروعیت محاکم شرع بود (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۰۶-۱۰۵).

روس‌ها البته از سیاست‌های مفید رقیبشان، انگلیس، نیز غافل نبودند. آنان برای این‌که جنبش‌های بیدارکننده در بخارا رشد نکنند، تعدادی از علمای بی‌دین را اجیر ساختند و در لباس پاسداری از مذهب، به دامن‌زدن اختلافات مذهبی گماشتند، چنان‌که در دهه محرم ۱۹۰۹ در شهر بخارا جنگ خونینی بین مسلمانان سنی و شیعه درگرفت که تا آن زمان بی‌سابقه بود. روسیه هم‌زمان با بروز آشوب از فرصت بهره برد و مقاصد دیگر خود را تأمین نمود. این آشوب در واقع بهانه‌ای برای مداخله بیشتر استعمارگران روس در امور بخارا شد. روس‌ها سنی‌بودن اکثر مردم بخارا را بهانه قرار دادند و برای فرونشاندن فتنه از امیر خواستند که صدراعظم خود را که شیعه‌مذهب بود، برکنار سازد. امیر به اجبار به خواسته روس‌ها تن داد و علاوه بر صدراعظم، قاضی‌القضات را نیز که شیعه‌مذهب بود، برکنار ساخت و به عوض آن دو، حاکم شهر سبز را که با روس‌ها ارتباط نزدیکی داشت، به صدارت عظمی منصوب کرد (وفایی و دیگران، ۱۳۸۴: ۲۶۲۷).

در عرصه آموزش و تعلیم و تربیت و هر آنچه به رشد فکری و علمی جوانان این سرزمین‌ها منتهی می‌شد، سیاست‌ها بسیار موزیانه‌تر بود. در اواخر قرن نوزدهم در مناطق اشغالی، تقریباً ۵۰۰۰ مکتب و ۴۰۰ مدرسه وجود داشت که حدود ۷۵۰۰۰ شاگرد داشتند. کافومان وجود این مدارس را برخلاف منافع روسیه می‌دانست ولی به جای آن‌که درصدد تعطیلی آنها برآید، همان سیاست تسامح حساب‌شده را که در قبال دیگر مؤسسات اسلامی منطقه آغاز کرده بود، در قبال آنها به کار برد. وی بر این باور بود که قطع حمایت دولت و به پایان رسیدن موقعیت ممتاز مدارس عالی اسلامی در تأمین کادرهای حکومتی، این‌گونه مدارس را به حدی تضعیف خواهد کرد که خود یا به نحوی اساسی دگرگون خواهند شد یا از حیز انتفاع خواهند افتاد (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۲۱؛ Pierce, 1960: 213).

فرمانداری کل ترکستان برای جبران خلأیی که انتظار داشت از انحطاط مدارس بومی حاصل شود، توسعه نظام مدارس ابتدایی دوزبانه را برای کودکان روسی و بومی تشویق کرد. البته در این‌جا نیز سیاست اساسی «عدم اختلاط جدی» و «نمونه‌سازی» دنبال می‌شد و حضور کودکان بومی بسیار محدود بود، به طوری که حدود دو درصد کودکان در حال تعلیم در این مدارس را معمولاً کودکان بومی تشکیل می‌دادند و بقیه روس‌تبار بودند. همچنین به تدریج مراکز آموزش عالی و تربیت معلم نیز در حدود سال‌های ۱۸۷۸ به‌ویژه در شهر تاشکند مرکز فرمانداری تشکیل شد و تعداد اندکی از جوانان بومی در این مراکز تحصیل کردند و به مدارج عالی دست یافتند (همان: ۱۲۲-۱۲۱). و البته اینان همواره در مقایسه با همگنان روس خود در اقلیت مطلق بودند تا برتری فرهنگی روسیه حفظ شود.

در همین شرایط جمعی از روشن‌اندیشان بخارا به تأسیس مکاتب جدید و اصلاح نظام آموزشی سنتی در این منطقه به‌ویژه در سمرقند و بخارا روی آوردند و با روشی متفاوت از روش‌های سنتی مدارس دینی و مکتب‌خانه‌ها، به تعلیم اطفال این خطه پرداختند. مکتب جدید که به «جدیدی» و روش‌های آن به «اصول جدید یا صوتیه» مشهور شد نیز به‌طور غیرمستقیم مورد

غضب روسیه قرار گرفت و به زودی تعطیل شد (عینی، ۱۳۸۱: ۴۳). معاندان مکتب هر روز به هر وسیله به امیر و وزیر و دوایر حکومت از مکتب‌خواهان سعایت می‌کردند و می‌گفتند اگر این مکتب رواج گیرد، در کوتاه‌مدت اهالی طالب اصلاحات اداره مملکت شوند و مشروطه می‌خواهند و مثل استانبول مجلس مبعوثان می‌گشایند. آنها به ایلچی‌خانه حکومت روس نیز از همین سعایت‌های سیاسی می‌کردند و می‌گفتند که مکتب‌خواهان با ترکان جوان رابطه دارند. این ادعاها در حالی بود که در بین مکتب‌خواهان اصلاً فکر سیاسی نبود و غرضشان تنها اصلاح مکاتب بود. البته بعضی اعضای ایلچی‌خانه روس هنوز به طریق غیررسمی به بعضی مکتب‌خواهان وعده می‌دادند که ان‌شاءالله در اجرای مکاتب نو کوشش خواهیم کرد و مقتضای انسانیت و مدنیت هر چه باشد، از اهالی بخارا دریغ نخواهیم داشت (همان: ۶۱-۶۰). در همان سال دو سه نفر نماینده غیررسمی روس از تاشکند به نزد علمای بخارا آمدند و پرسیدند که آیا مکتب اصول جدید و ترک حجاب زنان از نظر شرعی جایز است؟ نماینده‌های روس با وجود آن‌که احوال مردم و علما را می‌دانستند، مسأله مکتب را به فتوای علما راجع می‌داشتند و به دنبال آن، مسأله حجاب را الحاق و استفتاء کردند! (همان: ۵۶)

علاوه بر اینها روس‌ها از هر نوع تماس مردم این مناطق با مناطق پیشرفته‌تر نیز ممانعت می‌کردند. در واقع آنها سعی کردند که سستی‌ترین اشکال جامعه را که منتهای محافظه‌کاری اسلامی بر آن حاکم بود و جهان خارج را بر آن تأثیری نبود، دست‌نخورده حفظ کنند. آنها به‌ویژه با تماس میان مردم مناطق اشغالی با هم‌مذهبان پیشرفته‌تر آنها در ولایات کرانه‌های ولگا بسیار مخالف بودند و از این رو با دعاوی تاتارها برای گسترش حوزه عمل «مجمع روحانی مسلمانان» در اورنبورگ به مناطق اشغالی موافقت نکردند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۹۲).

### ج) روش‌های اجتماعی و اقتصادی

در اواخر دهه هفتاد قرن نوزدهم، سیاست‌های استعماری روسیه وارد مرحله جدیدی شد و طبق برنامه ویژه‌ای که عبارت بود از اسکان اجباری روس‌ها در مناطق اشغالی، اقامت روس‌ها در این مناطق آغاز شد و این خود سرآغاز تحولات گسترده اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در فرارود گردید.

اصلی‌ترین نکته این بود که نواحی که روس‌ها در آن اسکان داده می‌شدند، به دلایل بهداشتی و دفاعی به جای آن‌که در میان شهرهای بومی توسعه یابد، در خارج از آنها احداث شد. این شهرها و اردوگاه‌های جدید به نمونه‌هایی از یک برنامه‌ریزی دقیق بدل شد. بنا به فرامین کاوفمان در بخش روسیتاشکند خیابان‌های مشجر و ساختمان‌های اداری معظمی احداث گردید. تأسیس یک رصدخانه، موزه، کتابخانه عمومی و روزنامه در این شهر از دیگر اقدامات بود. در سایر شهرها نیز روال مشابهی در پیش گرفته شد (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۱۵).

بر اساس طرح مهندسان و معماران روسی، در شهرهای بزرگ سراسر مناطق اشغالی بناهای مسکونی و عمرانی ساخته شد. معماران روس با الگوی معماری اروپایی طرح‌هایی را به وجود آوردند که کاخ نیکلای کنستانتینویچ، دبیرستان آتایون در تاشکند، استانداری فرغانه در مرغیلان، کلیسای سرگیو، بانک خوقند و ساختمان راه‌آهن تاشکند از آن جمله‌اند (وفایی و دیگران، ۱۳۸۴:

۶۵۵-۶۵۴). جالب آن‌که اگر در مناطق بومی‌نشین هم نیاز به تعمیرات شهرسازی بود به صلاح و صوابدید روسیه باید صورت می‌گرفت (عینی، ۱۳۸۱: ۷۳). این جماعت ناخوانده جدید البته مسیحی بودند و با تغییر بافت جمعیتی این منطقه ناگهان مسیحیت به یکی از ادیان مهم این سرزمین تبدیل شد و گسترش چشمگیری یافت.

زمان زیادی نگذشت که اختلافات میان ساکنان بومی و شهرنشینان روس آغاز شد. البته این اختلافات با توجه به این‌که ساکنان روس حمایت همه‌جانبه قدرت حاکم را پشت سر داشتند، در این زمان‌ها هرگز به درگیری و آشوب منتهی نشد، اما تنش‌های گسترده‌ای را در این سرزمین‌ها ایجاد کرد. این تنش‌ها به‌ویژه در پی بروز تبعیض‌های شدید که روسیه به عمد به آن مبادرت می‌ورزید، تشدید می‌شد. برای مثال، بخش نسبتاً قابل ملاحظه‌ای از نیروی کار صنایع نوپای مناطق اشغالی را کارگران بومی تشکیل می‌دادند (حدود ۷۰ درصد) ولی اینان بیشتر به کارهای بدی و ساده اشتغال داشتند و به‌ویژه به خاطر ماهیت اشتغالشان مزد کمی می‌گرفتند. کارگران ماهر و تمام کادر مدیریت و کسانی که اشتغال دائم داشتند، روس بودند. حکومت تزاری مانع از پیدایش هر گونه کادر آموزش‌دیده کارگری بومی منظم می‌شد. بدین ترتیب شهرهای فرارود آکنده از پیشه‌ورانی بود که در رقابت با روس‌ها، از کار بی‌کار شده بودند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۲۸-۱۲۷).

اگرچه در ابتدا توجه روسیه بیشتر به مناطق شهری بود، اما طولی نکشید که بروز چند مسأله توجه روسیه را به اراضی روستایی و عشایری جلب کرد. اولین مسأله، بروز مشکلات گسترده زراعی در جنوب روسیه و ضرورت انتقال دهقانان این سرزمین‌ها بود. از دیگر سو محصولات پنبه سرزمین‌های اشغالی حرص استعمار روسیه را برای تبدیل کردن این منطقه به یک مرکز تولید تک‌محصولی افزایش داد. نیاز صنعت بافندگی روسیه و لهستان به پنبه ارزان داخلی، حاصلخیزی خاک غنی در دره فرغانه و کشت موفقیت‌آمیز آزمایشی پنبه آمریکایی در منطقه، تولید این محصول را به عنوان یک کالای اساسی مطرح کرد. عامل دیگر، وجود «زمین‌های اضافی» در استپ قزاق و قرقیز بود. روس‌ها زمین‌های مناسب کشاورزی را از عشایر این منطقه می‌خریدند، یا به زور تصاحب می‌کردند. عامل آخر که البته برای یک قدرت استعماری در حالت رقابت با اروپا از همه مهم‌تر بود، بازار بسیار خوب فرارود برای کالاهای ساخته‌شده روسی بود (ریوکین، ۱۳۶۶: ۲۶-۲۷). صاحبان صنایع روسیه محتاج بازاری حمایت‌شده بودند که با وضع تعرفه از رقابت خارجی جلوگیری کند. فرارود از این لحاظ مناسب بود به طوری‌که در اوایل قرن بیستم این منطقه یکی از خریداران مهم غله، شکر، الوار، آهن، محصولات فولادی و دیگر کالاهای روسی بود (همان: ۲۸-۲۷). همه این عوامل سبب شد که دولت رسماً به تشویق مهاجرت بپردازد. راه‌آهن سراسری از سبیری در ۱۸۹۰ احداث شد تا مهاجرت روستاییان به سرزمین‌های جدید را آسان کند. احداث این خط‌آهن طبعاً موج کارگران روسی را به مناطق اشغالی سرازیر ساخت. در سال ۱۸۹۱ فرمان جدیدی برای تحکیم نفوذ اداری روسیه در استپ صادر شد و دستورالعمل ویژه‌ای در مورد تأسیس مستعمره‌های جدید صادر گردید. اقدام بعدی، اعزام هیأتی به استپ قزاق به منظور تأسیس «پشتوانه ارضی» از زمین‌هایی که عشایر بومی به آن «نیاز نداشتند»، برای ساکنان جدید بود. این اولین گام در جهت سلب مالکیت از مردم بود که معمولاً تحت فشار

قرار می‌گرفتند تا زمین‌های خود را واگذار کنند (همان: ۲۸-۲۹؛ اشپولر، ۱۳۷۶: ۱۱۵). در سال ۱۸۹۶ اداره «اسکان مجدد» تأسیس شد و مأمور شد تا تأمین اراضی مناسب برای دهقانان مهاجر و حمایت از آنان برای استقرار در این زمین‌ها را در دستور کار خود قرار دهد. با چنین حمایت‌هایی هر سال هزاران مهاجر از اورال می‌گذشتند و در این سرزمین‌های استپ اسکان می‌یافتند، در صورتی‌که بومیان تحت عنوان اینوروتسی (مردمانی از نژادهای دیگر) وادار می‌شدند که به سرزمین‌های نامرغوب‌تر کوچ کنند (همان: ۲۶-۲۷). در ۱۹۰۲ هیأت دیگری به مناطق اشغالی اعزام شد. این هیأت مناطق وسیعی از استپ سمیرچه را مازاد بر احتیاج مردم بومی تشخیص داد و آن اراضی را زمین‌های اضافی اعلام کرد. همچنین مشخص شد که مزارع روس‌ها در مقایسه با مزارع مردم محلی به زمین‌های بیشتری نیاز دارد، زیرا دهقانان روس از روش‌های کشت وسیع استفاده می‌کردند. اقدامات این هیأت و هجوم توده‌های انبوه دهقانان روسی، سلب مالکیت زمین از مردم محلی را سرعت بخشید تا جایی که ظرف یک دهه، جمعیت مهاجران روس در منطقه تقریباً دو برابر شد. تصاحب خشونت‌بار زمین‌ها از مردم بومی، تا پس از جنگ جهانی اول نیز ادامه داشت (همان: ۲۸-۲۹).

همزمان با این تصرف‌ها، سیاست تک‌محصولی‌کردن منطقه نیز ادامه یافت. تولید پنبه از دیرباز در فرارود معمول بود ولی کیفیت آن نازل و نحوه کشت آن ابتدایی بود. در سال ۱۸۸۳ پس از تجاری شدن پنبه که بنا به ابتکار کاوفمان صورت گرفت، دولت تخم پنبه «آپلند» و ماشین‌آلات پنبه‌پاک‌کنی آمریکایی را وارد کرد. به دنبال آن، تولید پنبه به شدت افزایش یافت. در ۱۹۱۴ این منطقه می‌توانست نیمی از پنبه لازم برای صنایع عظیم نساجی روسیه را تأمین کند (ریوکین، ۱۳۶۶: ۱۱۶-۱۱۷).

این وجه از استعمار روسیه بیش از دیگر وجوه آن زندگی اهالی بومی آن سامان را در هم ریخت. همچنان‌که دهقان‌های تشنه زمین در مرغوب‌ترین بخش از اراضی منطقه اسکان داده می‌شدند، بسیاری از ایلات و عشایر کوچرو قزاق و قرقیز از هستی خود ساقط می‌شدند. این سیل خروشان مهاجرین، در بسیاری از نقاط، ترکیب قومی و شیوه زندگی آن سامان را دگرگون ساخت (همان: ۱۱۶).

تجارت مسلمان نیز که تا پیش از این تجارت منطقه را در دست داشتند، اکنون با رقیب صاحب امتیازات روبه‌رو شدند که بر بازار تسلط کامل داشت (اشپولر، ۱۳۷۶: ۲۶-۲۷). زیرا با رونق یافتن بازار پنبه، اصلی‌ترین کالایی که صادر می‌شد، پنبه بود و در مقابل، انبوه منسوجات پنبه‌ای و سایر محصولات روسی که در اختیار تجار روس قرار داشت، به بازارهای بکر و پرمصرف فرارود سرازیر شد.

با احداث خط آهن اورنبورگ- تاشکند در فاصله سال‌های ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۵ ورود غله ارزان‌قیمت اوکراین و سیبری غربی میسر شد و بدین ترتیب، اهالی منطقه به اختصاص اراضی بیشتری به کشت پنبه تشویق شدند (ریوکین، ۱۳۶۶: ۱۱۷). افزایش تولید پنبه با تشدید کمبود غله همراه بود. فرارود که در گذشته از لحاظ تولید غله خودکفا بود، به‌گونه‌ای روزافزون به غله وارداتی روسیه وابسته می‌شد. این وابستگی به‌ویژه در سال‌های جنگ جهانی اول نتایج

فاجعه‌باری به دنبال داشت و موجب بروز قحطی‌های گسترده سالیانه در میان مسلمانان و اهالی بومی شد (اشپولر، ۱۳۷۶: ۳۰-۲۷).

از دیگر جوانب ناپسند این اقتصاد تک‌محصولی، بدهکاری و اجاره‌نشینی روزافزون دهقان‌های بومی (ریوکین، ۱۳۶۶: ۱۱۷) و بروز فاصله طبقاتی شدید میان ساکنان روسی و بومی روستایی و زمین‌دار بود. درآمد سالانه یک مزرعه متوسط روسی دو برابر مزرعه متوسط قزاق در همان منطقه بود. اما اختلاف واقعی بیشتر از این می‌شد، زیرا بخش عمده ثروت قزاق‌ها در دست اشراف قوم متمرکز بود که کمتر از چهار درصد جمعیت بودند و توده‌های قزاق در فقر مالی شدید به سر می‌بردند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۳۰).

آن تحول گسترده در عرصه کشت پنبه طبعاً با روش‌های سنتی آبیاری که نظامی تعریف‌شده و بسیار قدیمی در این منطقه بود، سازگار نبود؛ لذا روسیه یک شبکه بزرگ آبیاری در مناطق اشغالی احداث کرد که نظام سنتی آبیاری حتی نظام آبیاری فرغانه را که قرن‌ها سابقه داشت، در هم ریخت. در سال ۱۹۱۲ کریووشین، رئیس اداره «اسکان مجدد»، برای توسعه منطقه، نظام آبیاری را طراحی و اجرا کرد که سرزمین‌هایی به وسعت کشور هلند را زیر کشت برد و نخستین بار روسیه را از لحاظ تولید پنبه خودکفا ساخت. در این نظام جدید، آب تحت نظارت حکومت تقسیم می‌شد. برای آب مبلغ معینی باید پرداخت می‌شد که برای گروهی از اهالی بومی گران و غیرقابل تحمل بود و به معنای آن بود که برخی از آب بی‌بهره می‌ماندند یا سهمیه نامرتبی دریافت می‌داشتند (اشپولر، ۱۳۷۶: ۴۶-۴۷؛ ریوکین، ۱۳۶۶: ۱۱۸).

البته روسیه در پرتو کشاورزی نوین از تهاجم مستقیم فرهنگی نیز غافل نماند. تاک‌نشانی و صنعت شراب‌سازی در سمرقند و نواحی آن با جدیت پی‌گیری شد و با موفقیت رواج یافت! (همان: ۱۱۷؛ بخارای شریف، ۲۱ ربیع‌الآخر، نمره ۱۴: ۳)

از کشاورزی که بگذریم، فرارود جذابیت‌های دیگری هم برای استعمار روسیه داشت. منابع کانی این منطقه از دیرباز توجه روس‌ها را به خود معطوف کرده بود. ذخایر طلا، زغال‌سنگ، سرب، گوگرد، نفت و نمک این سرزمین مدت‌ها قبل از ورود روس‌ها شناخته شده بود، مع‌هذا تمام این ذخایر سرگذشت مشابهی داشتند. زیرا به خاطر کمبود سرمایه، فقدان نیروی کار آموزش‌دیده و کمبود هر گونه امکانات حمل و نقل، از هیچ‌یک از این ذخایر به‌صورت گسترده و یا از برخی به هیچ‌صورت استفاده نمی‌شد (ریوکین، ۱۳۶۶: ۱۱۸). روسیه هم طمع، هم نیاز شدید و هم امکانات این بهره‌برداری گسترده را داشت. با استخدام نیروی کار بومی ارزان‌قیمت، در این عرصه نیز به فعالیت پرداخت و ثروت این سرزمین‌ها را به تاراج برد.

### نتیجه:

سرزمین‌های مسلمان‌نشین فرارود که در دورانی مرکز جوشش فرهنگ و تمدن اسلامی محسوب می‌شد، از قرن هفدهم میلادی به دنبال تنش‌های مذهبی با ایران منزوی شد و در حاشیه جهان اسلام قرار گرفت. این انزوا به تدریج منابع فرهنگی و اجتماعی درونی این جامعه را تحلیل برد و در آغاز قرن نوزدهم جامعه‌ای به شدت منحط در همه عرصه‌های فرهنگی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی برجای گذاشت. این اضمحلال درونی وقتی در معرض تهاجم همسایه جدید



استعمارگر قرار گرفت، به فروپاشی انجامید و سراسر فرارود تحت سلطه روسیه درآمد. روسیه تزاری نیز برای بسط و تثبیت سلطه استعماری خود بر این منطقه، طیفی از روش‌های استعماری را به اجرا گذاشت که نقطه ثقل آن، روش‌های فرهنگی و اجتماعی در جهت هویت‌زدایی و عقب‌نگه‌داشتن منطقه فرارود بود. ممانعت از ایجاد نظام آموزشی مدرن در کنار مصادره اوقاف، اسکان اتباع مسیحی در فرارود و ترویج مظاهر فرهنگ روسی، بسط زبان روسی و در هم ریختن ساختارهای سنتی نظام اجتماعی، دامن‌زدن به اختلافات مذهبی و حمایت از عالمان مرتجع در برابر جریان‌های اصلاح‌طلب و نوگرا، از مهم‌ترین این روش‌های استعماری بود که تا زمان وقوع انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷ با قدرت پی گرفته می‌شد. پس از آن، گونه دیگری از استعمار فرهنگی در چهارچوب نظام شوروی برقرار شد.

#### منابع:

- اسکرین، فرانسیس هنری (۱۳۸۹). *تاریخ ماوراءالنهر در قرون جدید*، ترجمه میرزا احمد خان سرتیپ، به کوشش دکتر احمد شعبانی و دکتر صمد اسماعیل‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اشپولر، برتولد [و دیگران] (۱۳۷۶). *آسیای میانه (مجموعه مقالات تاریخی)*، ترجمه کاوه بیات. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- امیر سید عالم‌خان (۱۳۷۰). *تاریخ حزن الملل بخارا*، محمداکبر عشیق کابلی. افغانستان: اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد.
- بارتولد، و. (۱۳۷۶). *تاریخ ترکهای آسیای میانه*، ترجمه غفار حسینی. تهران: توس.
- بخارای شریف، ۲۱ ربیع‌الآخر، نمره ۱۴، ص ۳.
- ریوکی، مایکل (۱۳۶۶). *حکومت مسکو و مسأله مسلمانان آسیای مرکزی شوروی*، ترجمه محمود رمضان‌زاده. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- سارلی، اراز محمد (۱۳۶۴). *ترکستان در تاریخ*. تهران: امیرکبیر.
- سامی، عبدالعظیم (۱۳۸۸). *تحفه شاهی*، به تصحیح نادره جلالی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- شکوری بخاری، محمدجان (۱۳۸۰). *صدر بخارا*. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- صدر ضیاء، محمد شریفجان (۱۳۷۷). *نوادر ضیائیه*، به اهتمام میرزا شکورزاده. تهران: سروش.
- صدر ضیاء، محمد شریفجان (۱۳۸۲). *روزنامه صدر ضیاء*، تحقیق و پژوهش محمدجان شکوری بخارایی. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- عینی، صدرالدین (۱۳۶۲). *یادداشتها*، به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: آگاه.
- عینی، صدرالدین (۱۳۸۱). *تاریخ انقلاب فکری در بخارا*. تهران: سروش.
- فطرت، عبدالرئوف (۱۳۹۰). *بیانات سیاح هندی*. تهران: نشر شهریاران.
- کنساریف، تی (۱۳۸۰). *قرقیزها و خانان خوقند*، ترجمه علیرضا خداقلی‌پور. تهران: وزارت امور خارجه.

- ماله، آلبر (۱۳۱۳). تاریخ قرن نوزدهم، ترجمه میرزا حسین‌خان فرهودی. تهران: کمیسیون معارف.
- مدیر‌شانه‌چی، محسن (۱۳۷۸). در میانه آسیا. تهران: کتاب‌باز.
- وامبری آرمینیوس (۱۳۷۴). سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی‌خواجه نوریان. تهران: علمی و فرهنگی.
- وفایی، عباسعلی و دیگران (۱۳۸۴). سیمای فرهنگی ازبکستان. تهران: الهدی.
  
- Bregel, Yuri (2003). *A Historical Atlas of Central Asia*. Leiden & Boston: Brill.
- Mackenzie, David (1967). "Kaufman of Turkestan: An Assessment of His Administration 1867-1881", *Slavic Review*, Vol. 26, No. 2.
- Pierce, Richard A. (1960). *Russian Central Asia 1867-1917 (A Study in Colonial Rule)*. Berkeley: University of California Press.
- Фитрат, Абдурауфи (1992). Мунозара. Душанье: [Би но].
- Хотамов, Намоз (2000). Таърихи халки тоҷик (аз солхи 60-уми асри XIX то соли 1924). Дошанье: нашриёт "ЭР-граф".